

نقدی بر تاریخچه‌ی گلوبالیسم و پروژه‌ی سیاسی - اقتصادی سوسیال دمکراسی

فرشید فریدونی

یازدهم اسفند ماه هشتاد و شش

بعد از فروپاشی کشورهای «سوسیالیستی» بورژوازی جهانی «اقتصاد بازار آزاد با ابعاد اجتماعی» را به عنوان ضرورتی برای تحقق دمکراسی جلوه داد و یک تعرض گسترده‌ی تبلیغاتی بر علیه سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها را سازمان‌دهی کرد. این تبلیغات موجب توهم افکار عمومی شد، که در آینده‌ی نزدیک تمام کشورها و بخصوص کشورهای اروپای شرقی با استفاده از این سیاست اقتصادی موفق به کسب یک ساختار اجتماعی شبیه کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری خواهند شد. در این تبلیغات پایان دوران ایدئولوژی‌ها اعلام گشت و عده‌ای کمر به کشتار هرگونه دادخواهی بستند.

محاقل ایرانی خارج از کشور نیز از قافله عقب نماندند و به ترویج این تبلیغات پرداختند. برخی از محققین حتا در تئوری «سیاست اقتصادی اسلامی» یک نمونه‌ی خاص از «اقتصاد بازار آزاد با ابعاد اجتماعی» را کشف کردند (۱). برخی دیگر از رئیس‌جمهور وقت نظام اسلامی، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، به عنوان نماینده‌ی جناح لیبرال دفاع کردند، او را گورباچوف ایران نامیدند و مبلغ رفرم و خواهان انتخابات آزاد در ایران شدند (۲). برخی از این افراد، شیفته‌ی صحت «تحلیل‌های سیاسی» خود، قربانی تروریسم دولت اسلامی در استوران میکونوس برلین شدند (۳).

بعد از سپری شدن بیش از یک دهه از فروپاشی کشورهای «سوسیالیستی» فعالین چپ به جمع‌آوری قوای خود پرداخته و پیگیر یک فرم مناسب سیاسی برای طرح مسائل اجتماعی شده‌اند. دلیل تغییر فضای سیاسی تبدیل توهم‌های تبلیغاتی به یک واقع‌بینی است، که روند آگاهی‌مبختی به آگاهی عملی را سندیت می‌بخشد. این واقعیت همان جهانیت سرمایه‌داری یا پدیده‌ی گلوبالیسم است، که نقش خود را برای طبقه‌ی کارگر به صورت یک کابوس ایفا می‌کند. جهانی شدن سرمایه‌داری همان‌گونه که هلووی قانع‌کننده طرح می‌کند، در ذات سرمایه می‌باشد (۴). این پدیده را مارکس و انگلس در مانیفست کمونیسم بیش از ۱۵۰ سال قبل پیش‌بینی کرده‌اند.

«موجودیت بورژوازی وابسته به تکمیل مداوم کلیه‌ی ابزارهای تولیدی و تسهیل بی‌حد و اندازه‌ی وسائل ارتباط است. بدین وسیله بورژوازی حتا وحشی‌ترین ملل را به سوی تمدن می‌کشاند. کالاهای مرغوب و ارزان بورژوازی شبیه توپخانه‌ی سنگینی است که با آن دیوارهای چین را درهم می‌کوبد و حتا لجوج‌ترین وحشیان را وادار به تسلیم می‌کند. وی ملت‌ها را ناگزیر می‌کند که اگر نخواهند نابود شوند شیوه‌ی تولید بورژوازی را بپذیرند و آنچه به اصطلاح تمدن نام دارند نزد خود رواج دهند - بدین معنی که آنها نیز بورژوا شوند. بورژوازی یک جهان از تصویر خود می‌آفریند.» (۵).

اما این جهانی که مارکس و انگلس از آن سخن می‌گویند، با صلح و صفا ایجاد نشده است، بلکه نتیجه‌ی یک روند تاریخی و دردناک برای بشریت بوده است. مسبب اصلی این تجربیات ناگوار شخصیت مخرب اقتصاد بازار آزاد می‌باشد، که خود را به دو گونه نمایان می‌کند. همان‌گونه که تاریخ‌نگار و کارشناس معتبر اقتصاد کارل پولانی بررسی می‌کند، قوانین بازار نمی‌توانند دراز مدت متحقق شوند، بدون آن‌که هستی انسان، گوهر طبیعت و ساختار

اجتماعی را نابود کنند. مسبب این روند ماهیت و منطق نظام سرمایه‌داری است، که برای سود بیشتر نیروی کار را استثمار و محیط زیست را تخریب می‌کند و به این ترتیب موجب نابودی ساختار اجتماعی در کل می‌شود. در مقابل این شیوهی مخرب انباشت، همیشه جنبش‌های اجتماعی تشکیل شده‌اند، که برای حفظ جامعه و با کمک قوانین این روند را مهار کرده‌اند. اما محدودیت بازار خود مانعی برای توسعه‌ی صنعت و شکوفایی اقتصادی شده و در نتیجه جامعه را به صورت دیگری ناموزون ساخته است. پولانی نتیجه می‌گیرد، که تناقض منطق سرمایه‌داری با جنبش‌های اجتماعی مسبب تحولات و حتا نابودی نهادهای اجتماعی می‌شود (۶).

ماهیت مخرب اقتصاد بازار آزاد از طرف دیگر توسط تمرکزگرایی و گسترش‌طلبی آن جلوه می‌کند. این پدیده را لنین در پنج نکته بررسی کرده است. تمرکز تولیدات و ایجاد منوپول‌ها، تمرکز سیستم بانکی، ادغام تولیدات منوپول با سیستم بانکی و ایجاد سرمایه مالی، صدور سرمایه و تقسیم جهان تحت نظر قدرت‌های بزرگ. طبق تحلیل لنین امپریالیسم یعنی ایجاد و کنترل مستعمرات، گسترش مرز ملی به عنوان مرز اقتصادی و ایجاد شرایط کلی برای شکوفایی اقتصادی و انباشت سرمایه ملی (۷).

اعمال سیاست جهان‌گشایی کشورهای امپریالیستی دو نتیجه متفاوت داشت. وقتی دو کشور مقتدر سیاست امپریالیستی را دنبال می‌کنند و برای تقسیم جهان به توافق نمی‌رسند، اهداف متضاد آن‌ها مسبب جنگ می‌شود. این همان نتیجه‌ای بود، که لنین و بخارین از تمرکز سرمایه و تحولات سرمایه‌داری در دوران امپریالیسم گرفتند و وقوع جنگ اول و دوم جهانی نیز به بررسی آن‌ها صحت گذاشت.

نتیجه‌ی بعدی تشکیل "مبارزات ضد امپریالیستی برای کسب استقلال ملی" در کشورهای مستعمره بود. این پدیده اوج خود را بعد از پایان جنگ جهانی دوم در آمریکای جنوبی، آفریقا و آسیا نشان داد. برخی از مستعمرات بعد از کسب استقلال ملی، عضو "مجمع کشورهای غیر متعهد" شدند و چندی از آن‌ها شبیه کشورهای "سوسیالیستی" از بازار جهانی کناره گرفتند. البته این تصمیم با انگیزه‌ی اعمال سیاست اقتصادی خود کفایی نبود، بلکه فقط به رشد اقتصادی و شکوفایی سرمایه ملی، نسبت به شرکت در بازار جهانی و تداوم روابط سیاسی بین‌المللی اولویت داده می‌شد. یعنی دولت فعال سیاست توسعه‌ی صنعتی و مدرنیزه کردن روابط اجتماعی را به عهده گرفته بود.

در دوران امپریالیسم سه پروژه‌ی جهان‌شمول چپ توسط احزاب و نهادهای متفاوت سیاسی نمایندگی می‌شدند. پروژه‌ی اول "سوسیالیسم واقعاً موجود" نامیده می‌شد. لنین این پروژه را تحت آرمان "سوسیالیسم یعنی تشکیل شوراهای و برق‌رسانی" خلاصه کرد و همان‌گونه که رودولف بارو بررسی می‌کند، زمانی که شوراها در مقابل طرح‌های اقتصادی حزب کمونیست قرار گرفتند و موانعی برای توسعه‌ی صنعتی ایجاد کردند، منحل شدند (۸). در دوران بعد از استالین پروژه‌ی "سوسیالیسم" مبدل به رقابت با سرمایه‌داری پیشرفته شد، که هدفش پیشروی تکنولوژی و اقتصادی از این کشورها بود. ابزارهای تحقق این هدف مالکیت دولتی، اقتصاد با برنامه، تکنوکرات‌های حزبی و سیستم سیاسی تک حزبی بودند.

بررسی این نظام اجتماعی مورد اصلی این نوشته نیست. اما این یادآوری ضروری است، که متفکرین شناخته شده‌ی کمونیست چون مارکس، انگلس و گرامشی چنین درکی را از پروژه‌ی سوسیالیسم نداشتند. مارکس و انگلس در مانیفست کمونیسم "همکاری آزادانه‌ی کارگران" را طرح کرده و آزادی فردی را ضرورت آزادی اجتماعی می‌دانند.

انگلس مدعی است، که در نظام سوسیالیستی دولت به مرور زمان پژمرده می‌شود. گرامشی خصوصیت سوسیالیسم را در این می‌داند، که جامعه به مرور زمان از حزب کمونیست بی‌نیاز می‌شود. اما سازمان‌دهی اجتماعی کشورهای “سوسیالیستی واقعاً موجود” با چنین ایده‌هایی در تناقض بوده است. این پروژه نه تنها بخش بزرگی از چپ‌ها را به عنوان آلترناتیو سرمایه‌داری قانع کرده بود، بلکه با موجودیتش اکثر مباحث چپ را به خود معطوف می‌ساخت.

پروژه‌ی دوم چپ سیاست اقتصادی پوپولیستی - ناسیونالیستی بود، که توسط برخی از “کشورهای غیر متعهد” تحقق پیدا کرد. سیاست توسعه‌ی آن‌ها شامل اقتصاد با برنامه، شرکت فعال دولت برای توسعه‌ی صنعتی و حفظ بازار آزاد بود. پشتوانه‌ی تئوریک این سیاست اقتصادی در سال ۱۹۲۲ توسط کمینترن فرموله شد، که مابین بورژوازی ملی و وابسته (کمپرادور) تفاوت می‌گذاشت. نتیجه‌ی عملی این تئوری، مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و راه رشد غیر سرمایه‌داری با همکاری توده‌های زحمت‌کش، شرکت فعال و عمده‌ی کمونیست‌ها و مساعدت کشور “سوسیالیستی” (شوروی) بود. روبنای سیاسی این طرح شامل نظام خلقی به رهبری نیروهای “انقلابی” می‌شد، که بورژوازی ملی و جریان‌های سنتی - مذهبی را نیز در بر می‌گرفت (۹). این تئوری بعد از پایان جنگ جهانی دوم در تئوری وابستگی ادغام شد و ایدئولوژی “جنبش‌های ضد امپریالیستی” را در کشورهای مستعمره ایجاد کرد (۱۰).

نتیجه‌ی سیاسی چنین تحلیلی را ایرانیان در فاجعه‌ی انقلاب اسلامی تجربه کردند. مستدل به این تئوری آیت‌الله خمینی نماینده‌ی بورژوازی ملی و رهبر مبارزات دمکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران شد در حالی که نظام سلطنتی در ایران نقش بورژوازی وابسته را عهده‌دار بود (۱۱).

سومین پروژه‌ی جهان‌شمول چپ توافق تاریخی - طبقاتی میان کار و سرمایه در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری است، که نقد آن مورد اصلی این نوشته می‌باشد. دول این کشورها به خاطر اعمال سیاست اقتصادی کینزی به “دولت رفاه” معروف هستند. این پروژه توسط برخی از چپ‌ها با عنوان سیاست سوسیال دمکراسی نمایندگی می‌شود.

تاریخ “دولت رفاه” از سال ۱۹۳۳ در آمریکا آغاز شد. در دهه‌ی ۲۰ و ۳۰ قرن بیستم آمریکا با جنبش رادیکال کارگری روبرو بود. این مبارزات بعد از سقوط بورس‌ها و بحران اقتصادی در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۸ فرمی انقلابی به خود گرفتند. رئیس‌جمهور روزولت در سال ۱۹۳۳ برای مهار جنبش کارگری و محدود ساختن بحران اقتصادی، با وجود مخالفت سرمایه‌داران و شورای عالی قضائی، برنامه‌ای را با عنوان “توافق جدید” طرح کرد. در این برنامه حداقل کارمزد تعیین و مدت کار به ۸ ساعت در روز محدود شد. سندیکاها به عنوان نمایندگان صنفی کارگران به رسمیت شناخته شدند. دولت خود را موظف کرد که با همکاری نمایندگان کارگران و سرمایه‌داران قانون کار را طراحی کند و آن را به تصویب مجلس سنا و شورای عالی قضائی بگذارد. دولت نیز موظف شد، که قراردادهای کار را برای تمامی کارگران معتبر بداند و نقض قانون کار را توسط دادگاه کار پیگیری کند.

با برنامه “توافق جدید” دولت آمریکا موفق شد، در مقابل تولیدات انبوه، که توسط سیستم تولیدی تیلوریسم ایجاد شده بود، شرایط مصرف انبوه را نیز ایجاد کند و بحران اقتصادی را از یک طرف و جنبش کارگری را از طرف دیگر مهار نماید. برای تحقق این برنامه در اوایل قرن قبل شرایط کاملاً مناسبی مهیا بود. این دوران، عصر اختراعات و وسائل الکتریکی خانگی بود. مشکلاتی چون محدودیت منابع انرژی و ضرورت حفظ محیط زیست گفتمان غالب اجتماعی را تشکیل نمی‌دادند. تقسیم کار تیلوریستی و استفاده از باند تولیدی می‌توانست بارآوری کار را به صورت انقلابی

افزایش دهد.

نتایج “توافق جدید” یک انقلاب صنعتی و تحولات شگرف اجتماعی در آمریکا بود. گسترش و تعمیم فرهنگ بخصوص غربی توسط تئاتر، فیلم‌های سینمایی هالیود، موسیقی جاز، موزیکال برادوی و برنامه‌های تلویزیونی تقویت می‌شد. شکوفایی اقتصادی، موفقیت برنامه‌ی “توافق جدید” و گسترش وسائل ارتباطی - فرهنگی شالوده‌ی یک فرم بخصوص و جذاب زندگی شدند، که به نام “شیوه‌ی زندگی آمریکای” مشهور گشت (۱۲). تبلیغات وسیع یک سرمایه‌دار آمریکایی به نام هنری فورد، که در دیترویت صاحب کارخانه‌ی اتوموبیل سازی بود، باعث شد، که این تحولات اقتصادی و اجتماعی در اروپا به نام او معروف شوند (۱۳).

جذابیت فوردیسم حتماً موجب شد، که روشنفکران چپ، چون توخولسکی و برشت نیز از آن به عنوان یک نمونه‌ی مناسب تولیدی و بازتولیدی برای اروپا تبلیغ کنند. گرامشی اما تیزبینانه و انتقادی پدیده‌ی فوردیسم یا آمریکانیسم را تحت عبارات “انقلاب منفعل” یا “تحول” بررسی می‌کند. طراح و عامل تحول، دولت یا طبقه‌ی حاکم است، در حالی‌که طبقه‌ی کارگر هنوز خود را به عنوان یک طبقه‌ی آگاه و مستقل یعنی بصورت “طبقه‌ای برای خود” سازمان‌دهی نکرده است. گرامشی خصوصیت فوردیسم را در برنامه‌ریزی و تحقق منطقی روند تولیدی، رشد شگرف نیروهای مولد، ادغام این شیوه‌ی جدید تولیدی با روابط نوین اجتماعی و ایجاد یک توازن میان تولیدات انبوه با مصرف انبوه توضیح می‌دهد. این تحولات باعث بازتولید نوین اجتماعی می‌شوند. گرامشی به درستی روی این نکته تأکید می‌کند، که تحقق مصرف انبوه فقط برای قشر بخصوصی از پرولتاریامیباشد، که همواره گسترش می‌یابد (۱۴). اهمیت فوردیسم در تقلید و تعمیم آن توسط کشورهای اروپای غربی است که و در آموزشگاه علوم سیاسی - اقتصادی پاریس تحت عنوان “فوردیسم ترانس آتلانتیک” بررسی شده است. این پروژه بعد از پایان جنگ جهانی دوم تحت هژمونی آمریکا متحقق شد. همان‌گونه که پال کندی به درستی مطرح می‌کند، آمریکا صنایع تولیدی و منابع علمی خود را به مراتب سازنده‌تر از کشورهای دیگر در اختیار تجهیزات جنگی گذاشت و شرایط شرکت خود را در جنگ جهانی دوم مهیا کرد. به همین دلیل آمریکا هم‌زمان در دو جنگ (اروپا و خاور دور) شرکت کرد و پیروز شد. نقش آمریکا به عنوان هژمونی بی چون و چرای جهان سرمایه‌داری بعد از پایان جنگ وابسته به همین خصوصیت است (۱۵). گرامشی نقش هژمونی را با اعمال زور از یک طرف و ایجاد توافق از طرف دیگر مفهوم می‌سازد (۱۶).

آمریکا هژمونی خود را با سازمان‌دهی کشورهای سرمایه‌داری در یک هیراشی نظامی، سیاسی و اقتصادی زیر نفوذش تحقق بخشید. اعمال زور در این رابطه دو جنبه متفاوت داشت. اول این‌که، کشورهای تحت نفوذ از امکانات شکوفایی اقتصادی به مراتب کمتر از آمریکا بهره می‌بردند. دوم این‌که، آمریکا به این ترتیب قادر بود، حتی برخی از کشورها را از امکانات توسعه و شکوفایی اقتصادی محروم سازد.

نقش هژمونی آمریکا برای ایجاد توافق فقط شامل ائتلاف‌های سیاسی، قراردادهای اقتصادی و نظامی نمی‌شد. همان‌گونه که گرامشی توضیح می‌دهد، نقش هژمونی وابسته به صلاحیت رهبری و ایجاد چشم‌اندازی برای یک شیوه‌ی زندگی مرفه و جذاب نیز می‌باشد (۱۷). از یک سو “شیوه‌ی زندگی آمریکایی” آلت‌رناتیو عملی و مناسبی برای سازمان‌دهی جدید زندگی شهری در اروپای غربی بود. از سوی دیگر آمریکا به عنوان رهبری صالح سرکردگی جهان سرمایه‌داری را در مقابل “اردوگاه سوسیالیسم” به عهده گرفت و آن را در چهار اصل اساسی نهادینه کرد.

امنیت نظامی توسط قراردادهایی چون ناتو، عهدنامه‌ی بغداد، سنتو، ائتلاف همجوار و غیره تضمین شد. اصل دوم تضمین سیاسی - نظامی برای استفاده از منابع نفت جهان بود. حمایت آمریکا از ایران در دوران نزاع با شوروی در رابطه با قرارداد نفت شمال، طراحی کودتای ۲۸ مرداد، حمایت سیاسی از قراردادهای نفتی پنجاه درصدی میان کشورهای نفت خیز و کنسرن‌های جهانی، نمونه‌هایی از نقش هژمونی آمریکا می‌باشند. اصل سوم کمک های مالی مستقیم و پرداخت وام‌های دراز مدت برای تعمیرات، توسعه‌ی صنایع سنگین و سازمان‌دهی جدید نظام بانکی در اروپای غربی بود، که در چهار چوب برنامه‌ی مارشال تحقق یافت. اصل چهارم این طرح تضمین سیاسی یک پول مقتدر و ثابت جهانی بود.

در سال ۱۹۴۴ در شهر برتون و دز آمریکا سلسله کنفرانس‌هایی با شرکت ۴۴ کشور تدارک داده شد. شوروی بعدها دیگر در این اجلاس شرکت نکرد، زیرا آمریکا خواهان تضمین نفوذ اقتصادی خود در کشورهای دیگر و بخصوص اروپا بود. سیستم ارزی برتون و دز در سال ۱۹۴۵ به کار گرفته شد و بانک جهانی و صندوق پول جهانی تثبیت آن را عهده‌دار شدند. آمریکا با برپایی این سیستم، تضمین سیاسی نرخ ثابت دلار را با ارزهای دیگر و طلا به عهده گرفت. تبدیل دلار به پول معتبر جهانی مسبب تثبیت هژمونی آمریکا در نهادهای اقتصادی بین‌المللی چون بانک جهانی و صندوق پول جهانی شد. دلار به عنوان پول جهانی وظایف متفاوت و متناقضی را چون ارز مقایسه‌ای، ارز ذخیره‌ای و ارز برای مقابله با بحران اقتصادی را عهده‌دار شد (۱۸).

یکی از عوامل اساسی تعمیم و توفیق فوردیسم در اروپای غربی ایجاد سیستم برتون و دز بود، زیرا تبدیل دلار به پول معتبر و ثابت جهانی نقش روغن‌کاری برای بهبود روابط تجاری و سرمایه‌گذاری را ایفا می‌کرد. با تضمین سیاسی نرخ ثابت ارزها هر دولتی می‌توانست، اضافه درآمد خود را در تجارت با یک کشور، در مقابل کمبود درآمد با کشور سوم حساب بکند. مهم‌تر از این، دیگر طراحی سیاست اقتصادی ملی بر خلاف زمان قبل از جنگ زیر نفوذ بازار جهانی نبود. زیرا قبل از جنگ کشورهای سرمایه‌داری برای موفقیت در بازارهای جهانی، نرخ ارزهای خود را با افزایش حجم پول پائین می‌آوردند، تا به این روال بحران بیکاری خود را به کشورهای دیگر منتقل سازند (۱۹). به این ترتیب با سازمان‌دهی سیستم برتون و دز نه تنها روابط تجاری کشورها بهبود یافت، بلکه رقابت در سطح جهان محدود شد. این دو عامل اساسی شرایط تحقق و توفیق سیاست اقتصادی کینزی را در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری میسر کرد. کینز با دو تئوری اساسی خود پارادایم سیاست توسعه‌ی اقتصادی را تغییر داد. او بر خلاف پارادایم کلاسیک، که پیش‌فرض انباشت را پس‌انداز و سرمایه‌گذاری می‌پنداشت، مدعی شد، که پیش‌فرض انباشت مقروضیت و سپس سرمایه‌گذاری می‌باشد. با این معادله‌ی جدید، نه تنها کارفرمایان می‌توانستند با مقروضیت به بانک‌ها به سرمایه‌گذاری بپردازند، بلکه دولت نیز می‌توانست با مقروضیت دولتی فعالانه در توسعه‌ی صنعتی و گسترش بخش خدماتی کوشا باشد.

تئوری دوم کینز شامل مقابله‌ی فعال دولت با رکود اقتصادی بود. او مدعی شد، که دولت با افزایش حجم پول (که مسبب تورم می‌شود) می‌تواند خود خریدار کالاها شود و از یک سو جلوی رکود اقتصادی را بگیرد و از سوی دیگر فعالانه با بحران بیکاری مبارزه کند. بعد از پایان جنگ جهانی دوم کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری موفق شدند، تحت هژمونی آمریکا با اعمال این سیاست در سطح ملی یک تعادل نسبی اقتصادی ایجاد کنند. این پدیده خود را در

شاخص‌های نرخ بالای در آمد سرانه، محدودیت تورم، اشتغال همگانی و تراز مثبت توانی (مجموع تراز تجاری و تراز مالی) نمایان می‌کرد (۲۰). تحت این شرایط کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری تا اوایل دهه‌ی ۷۰ با یک دوران استثنائی “شکوفایی دراز مدت اقتصادی” مواجه بودند، که به عنوان “عصر طلایی سرمایه‌داری” و پروژه‌ی توافق طبقاتی سوسیال دمکراسی در تاریخ ثبت شد (۲۱). در این دوران، نه تنها جنبش کارگری به عنوان آنتاگونیسم سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته‌ی اروپای غربی حاشیه‌ای شد، بلکه این زیربنای مساعد، مسبب گسترش جامعه‌ی مدنی و تثبیت دمکراسی در این کشورها گشت.

اما این “عصر طلایی” در اوایل دهه‌ی ۷۰ به دلیل نقاط ضعف سیستم برتون و ددز به پایان رسید. اول این‌که کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری خود را مجاز می‌دانستند، که با وجود تراز توانی مثبت نامحدود انباشت کنند. در کنفرانس اول برتون و ددز پیشنهاد کینز برای ایجاد یک صندوق توسعه‌ی اقتصادی مردود شد. این طرح کشورهایی را که دارای تراز توانی مثبت بودند، موظف می‌کرد، که بخشی از درآمد سالیانه‌ی خود را برای توسعه‌ی صنعت و اقتصاد کشورهای در حال رشد در نظر بگیرند (۲۲). نکته‌ی بعدی، تناقض نقش دلار به عنوان پول جهانی با پول ملی آمریکا بود، که خود را به دو صورت نشان می‌داد. اول این‌که، تضمین نرخ ثابت دلار با طلا و ارزهای دیگر یک تصمیم سیاسی بود و مربوط به رشد واقعی اقتصاد کشورهای متفاوت نمی‌شد. در کشورهای متفاوت نرخ رشد در آمد سرانه، نرخ تورم و نرخ افزایش کارمزد متفاوت بود و در نتیجه نرخ ثابت دلار نمی‌توانست، دراز مدت نسبت به این نوسان‌ها و بی اهمیت بماند (۲۳). دوم این‌که، دلار به عنوان پول جهانی از یک سو باید به اندازه‌ی کافی موجود بود، که بتواند به عنوان مولد دورانی و پرداختی تجارت کالاها و تحرک سرمایه را تضمین کند. اما از سوی دیگر مقدار دلار باید محدود می‌شد، که آمریکا بتواند تضمین سیاسی خود را برای تعویض دلار با مقدار تعیین شده‌ی طلا عملی کند. در سال ۱۹۷۱ مقدار دلار موجود در مجموع ۶ برابر ارزش طلایی بود، که بانک مرکزی آمریکا در اختیار داشت. دلیل این پدیده شخصیت دلار به عنوان ارز ذخیره‌ای بود. به بیان دیگر دولت‌های متفاوت دلار را به جای طلا پشتوانه‌ی ارز ملی خود قرار داده بودند (۲۴).

نقطه‌ی ضعف بعدی سیستم برتون و ددز منطق سرمایه است، که برای سودآوری نه تنها خود را از مهارهای سیاسی رها می‌کند، بلکه تمام قراردادهای و حتی قراردادهایی را که خود بسته است، فسخ می‌نماید. رکود نسبی اقتصادی و تراز توانی منفی آمریکا در اواخر دهه‌ی ۵۰ نمایان‌گر این واقعیت بود. اشباع بازار اتومبیل و وسایل الکتریکی خانگی در آمریکا از یک سو و پایان دوران سازندگی کشورهای اروپایی و ژاپن بعد از جنگ و تسخیر موقعیت سابقشان در بازار جهانی از سوی دیگر، عوامل رکود اقتصادی در آمریکا بودند. نتیجه‌ی این تحولات صدور سرمایه از آمریکا به کشورهای در حال رشد بود، که به صورت صنایع مونتاژ در بخش تولیدات اتومبیل و وسایل الکتریکی خانگی صورت گرفت. این پدیده در آموزشگاه علوم سیاسی - اقتصادی پاریس تحت عناوینی چون “بحران فوردیسم”، “فوردیسم جهانی” و “فوردیسم هم‌جوار” بررسی شده است (۲۵). آمریکا از اواسط دهه‌ی ۵۰ به بعد در بحران هژمونی به سر می‌برد و پال‌کندی آنرا با عبارت “گسترده‌ی زیاد از حد امپریالیسم” توضیح می‌دهد. این عبارت به این معنی است، که هزینه‌ی حفظ نظام سرمایه‌داری جهانی به مراتب بیشتر از درآمد آن می‌باشد و معیار این پدیده تراز توانی کشور مربوط است (۲۶).

دهه‌ی ۷۰ برای سرمایه‌داری جهانی یک دوران بغرنج بود. در سال ۱۹۷۱ کابینه‌ی نیکسون مجبور به لغو سیستم برتون و دد شد، که تورم دلار را به دنبال داشت. با ایجاد بازار آزاد ارز نطفه‌ی گلوبالیسم نیز گذاشته شد. تورم دلار در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ مسبب بحران انرژی شد، زیرا دول اوپک در یک شرایط سیاسی بخصوص، یعنی بحران هژمونی آمریکا از یک سو و بحران سیاسی - نظامی در خاورمیانه از سوی دیگر، موفق به ائتلاف برای افزایش چهار برابری قیمت نفت خام شدند و به این ترتیب اولین بحران سرمایه‌داری بعد از پایان جنگ جهانی دوم را ایجاد کردند (۲۷).

ترفند سیاست اقتصادی نولیبرالیسم در اوایل دهه‌ی ۸۰ توسط مارگرت تاچر در انگلستان و رونالد ریگان در آمریکا پاسخی به این بحران بود. به بیان دیگر پدیده‌ی گلوبالیسم و اعمال سیاست اقتصادی نولیبرالیسم، نه با فروپاشی کشورهای «سوسیالیستی» مرتبط است و نه یک پدیده‌ی جدید می‌باشد، بلکه ناشی از بحران سرمایه‌داری و جهانی شدن بازارهای ارز است. گلوبالیسم با فروپاشی کشورهای «سوسیالیستی» فقط ابعاد گسترده‌تری گرفته است. خصوصیت دوران گلوبالیسم در مقابل امپریالیسم این است، که دول امپریالیستی برای انباشت سرمایه‌ی ملی و شکوفایی اقتصادی، مرزهای ملی را به عنوان مرز اقتصادی گسترش می‌دادند، در حالی‌که در دوران گلوبالیسم مرزهای ملی به عنوان مرزهای اقتصادی برای سرمایه و کالاها برداشته می‌شوند. این نکته مهم به این معنی می‌باشد، که سرمایه‌داری فرم نوینی کسب کرده است و بحران پروژه‌ی سوم چپ، یعنی سوسیال دمکراسی نیز ناشی از همین تحولات می‌باشد.

مشکل اساسی «دولت رفاه» تفکیک حوزه‌ی اقتصادی از حوزه‌ی سیاسی است. حوزه‌ی سیاسی شهروندانی را در بر می‌گیرد، که سیاست اقتصادی دولت را با اکثریت آراء تأیید یا تکذیب می‌کنند. حوزه‌ی اقتصادی شامل بازار جهانی می‌شود و حوزه‌ی انباشت است. در چنین وضعیتی دولت باید با یک برنامه‌ی اقتصادی مناسب پیگیر در تلاش باشد، که مدام بخش بزرگتری از ارزش اضافی انباشته شده‌ی جهانی را روی حوزه‌ی سیاسی خود جذب کند. با این ترفند دولت موفق خواهد شد، که با تقسیم ثروت میان طبقات آنتاگونیستی جنبش کارگری را مهار کرده و تأییدیه‌ی سیاسی خود را به صورت جلب اکثریت آراء تضمین کند. تحقق این سیاست در دوران گلوبالیسم باعث تغییر پارادایم سیاسی اقتصادی شده است.

از نظر سیاسی «دولت رفاه» می‌باید با کشورهای همسایه قراردادهایی را منعقد کند، که حوزه‌ی تحت نفوذ خود را گسترش داده و ابتکار عمل را در مقابل کنسرن‌های بین‌المللی و سرمایه‌ی مالی جهانی کاملاً از دست ندهد. نتیجه‌ی انعقاد این قراردادها تشکیل بلوک‌های متفاوت اقتصادی چون نفتا (بازار مشترک آمریکای شمالی)، افتا (بازار مشترک آسیایی) و اتحادیه‌ی اروپا (بازار مشترک اروپا) می‌باشند. البته فقط کشورهای می‌توانند در بازار مشترک شرکت کنند که امکان جنگ را مابین خود منتفی کرده‌اند (۲۸).

از نظر اقتصادی «دولت رفاه» روند عقب نشینی را در امور اقتصادی تشدید می‌کند. با تحقق این سیاست، از یک سو کارخانه‌ها و مؤسسه‌های سودآور دولتی خصوصی می‌شوند، دولت به کاهش مقروضیت خود می‌پردازد، سوبسیدها کاهش می‌یابند یا حتا در امور فرهنگی - اجتماعی حذف می‌شوند. از سوی دیگر «دولت رفاه» اقدام به سیاست منوتاری (پولی) می‌کند، که انگیزه‌ی آن جلب اعتماد سرمایه‌ی جهانی به ارز ملی است. هدف این ترفند ایجاد «توازن

ارزی” از نظر زمان و مکان می‌باشد، زیرا اعتبار ارز در دوران گلوبالیسم وابسته به تورم و نوسان نرخ آن با ارزهای معتبر دیگر است. اعمال این سیاست به عهده‌ی بانک مرکزی است، که “مستقل” از دولت “توازن ارزی” را توسط حجم پول و بهره‌ی سرمایه‌طراحی و عملی می‌کند (۲۹). با تغییر پارادایم سیاسی - اقتصادی نیز فرم “دولت رفاه” به “دولت رقابتی” متحول می‌شود. مشکل اساسی این نوع دولت‌ها تحرک نا محدود سرمایه است، که با ترندهای ایجاد بازار مشترک، عقب نشینی دولت در امور اقتصادی، ایجاد پول معتبر و افزایش جذابیت حوزه‌ی تولیدی (توسط ایجاد شرایط کلی تولید) به مقابله با آن می‌پردازند (۳۰). تحرک نامحدود سرمایه به سه دلیل پروژه‌ی سوسیال دموکراسی را مختل کرده است. اول این‌که، در دوران امپریالیسم، یعنی زمانی که تحرک سرمایه در چهارچوب مرزهای ملی به عنوان مرز اقتصادی صورت می‌گرفت، مقدار کارمزد وابسته به مقدار انباشت ثروت از یک طرف و توان سازمان‌دهی جنبش کارگری از طرف دیگر بود. به عبارت دیگر تقسیم ثروت وابسته به توازن قوا میان سه طبقه‌ی غالب اجتماعی، یعنی کارگران (کارمزد)، مالکین (رانت)، سرمایه‌داران (سود سرمایه)، و دولت (مالیات) صورت می‌گرفت. در دوران گلوبالیسم تحرک سرمایه به مرزهای ملی به عنوان مرز اقتصادی محدود نمی‌شود و در نتیجه بازارهای وام و ارز نیز جهانی شده‌اند. به این ترتیب معیار سرمایه‌گذاری آن حداقل سود سرمایه‌ای است، که در بازار جهانی وام پرداخت می‌شود. تحت چنین شرایطی، سرمایه‌داران یک تعرض دوگانه را سازمان‌دهی کرده‌اند. آن‌ها از یک طرف به تضعیف سندیکاها کمر بسته‌اند. انگیزه‌ی سرمایه‌داران کاهش کارمزد مستقیم، کاهش کارمزد غیر مستقیم (حقوق بازنشستگی و بیمه)، کاهش کارمزد برای اضافه‌کاری، افزایش شدت کار، تطبیق ساعات کار با ضرورت‌های روند تولید و حدود تقاضای بازار و لغو قراردادهای کار همگانی می‌باشد.

سرمایه‌داران از طرف دیگر، دولت را مورد تعرض قرار داده‌اند. آن‌ها با تحدید به ترک حوزه‌ی تولیدی خواهان تقسیم مجدد مالیات هستند. یعنی همان بودجه‌هایی که دولت به صورت مستقیم (کمک‌های اجتماعی) یا غیر مستقیم (سوبسیدهای فرهنگی) برای شهروندان در نظر می‌گرفت، باید به صورت صرف نظر از مالیات به سرمایه‌داران واگذار شود. در نتیجه در عصر گلوبالیسم نه تنها سازمان‌دهی شرایط انباشت تغییر یافته، بلکه شیوه تقسیم انباشت نیز تجدید شده است. به بیان مفهوم‌تر گلوبالیسم فرم نوینی از نظم سرمایه‌داری است.

دوم محدودیت “دولت رقابتی” برای مقابله با بحران اقتصادی می‌باشد. در دوران امپریالیسم “دولت رفاه” با افزایش حجم پول به عنوان خریدار کالاها در بازار شرکت می‌کرد، تا این‌که دوران روکود اقتصادی سپری شود. در عصر گلوبالیسم این سیاست اقتصادی دیگر عملی نیست، زیرا افزایش حجم پول مسبب تورم، نوسان نرخ ارز ملی با ارزهای معتبر و سلب اعتماد سرمایه‌داران به آن می‌شود. نتیجه‌ی تحقق این سیاست اقتصادی تبدیل سرمایه‌ی مالی به ارز دیگر، گریز سرمایه، سقوط نرخ ارز ملی، محدودیت سرمایه‌گذاری و ایجاد رکود اقتصادی و افزایش بیکاری است.

به بیان مفهوم‌تر سندیکاها و “دولت رفاه”، که توافق تاریخی - طبقاتی را میان کارگران و سرمایه‌داران پس از پایان جنگ جهانی دوم ممکن کرده بودند، دیگر عمل‌کرد گذشته‌ی خود را به صورت کامل نمی‌توانند ایفا کنند.

نکته‌ی سوم فقدان هژمونی غالب جهانی است، که از یک طرف چشم‌اندازی پذیرا برای شهروندان در نظام سرمایه‌داری ایجاد کند و از طرف دیگر روابط اقتصادی را میان “دولت‌های رقابتی” تنظیم کرده و سوداگری را در دوران گلوبالیسم را محدود کند.

۹۵٪ معاملات اوراق بهادار در آکسیون‌ها جنبه‌ی سوداگری دارند و سرمایه‌داری در این اماکن یک فرم کازینویی یافته است. در سال ۱۹۹۸ بودجه‌ی کشور آمریکا در مجموع ۷۰۰۰ میلیارد دلار بود، اما در همین سال تقریبی ۴۰۰۰۰ میلیارد دلار فقط اوراق بهادار معامله شده است. سوداگری در بازار جهانی ارزشها به مراتب شگرف‌تر می‌باشد. در همین سال روزی ۱۵۰۰ میلیارد دلار ارز خرید و فروش شده است. قابل توجه است، که سوداگری با چنین حجمی در دوران تعادل اقتصادی و نه در عصر بحران رخ می‌دهد. به این ترتیب آکسیون‌ها جنبه‌ی بادکنکی گرفته‌اند، زیرا اقتصاد پولی از اقتصاد واقعی مجزا شده است. برای نمونه در سال ۲۰۰۰ نرخ رشد اقتصادی آلمان فقط ۲٪ بود، در حالی‌که میانگین نرخ رشد اوراق بهادار به بیش از ۱۰٪ تخمین زده می‌شد. نتیجه‌ی این سوداگری‌ها تزلزل بیشتر و بحران پذیرتر بودن آکسیون‌ها است، که خود را در سقوط ناگهانی و رادیکال بورس‌ها نشان می‌دهد.

برای نمونه در سال ۱۹۷۶ بعد از سقوط بورس‌ها در انگلستان دولت موفق شد، با یک وام ۴ میلیارد دلاری از صندوق پول جهانی این بحران را سپری کند. در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ دولت مکزیک به ۷،۶۴ میلیارد دلار برای مقابله با بحران نیازمند بود. در حالی‌که بحران آسیا (تایلند، کره‌ی جنوبی و اندونزی) در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ نیازمند به ۱۰۰ میلیارد دلار بود (۳۱). البته بدیهی است، که طرح این ارقام فقط برای تفهیم روند تشدید تزلزل آکسیون‌ها است. به همین اندازه مهم می‌باشد، که تا زمانی سرمایه‌داران سود می‌برند، آن‌را حق مسلم خود می‌دانند، اما هزینه‌ی سوداگری و برنامه‌ریزی ناشیانه‌ی آن‌ها را دولت توسط مالیات و یا جامعه در کل عهده‌دار می‌شود. بیان دیگر سرمایه‌داری در عصر گلوبالیسم برای طبقه‌ی کارگر در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری نیز یک کابوس است. گلوبالیسم یعنی تشدید بحران سرمایه‌داری، تضعیف سندیکاها، لغو دست‌آورد‌های تاریخی طبقه‌ی کارگر، کارمزد کمتر، کار بیشتر و شدیدتر، تقسیم غیر عادلانه‌ی ثروت، تشدید تضاد طبقاتی، منزوی کردن نهادهای سیاسی و اجتماعی، که به صورت سازنده و فعال در رقابت جهانی و گلوبالیسم شرکت نمی‌کنند، تضعیف عوامل توافق اجتماعی و در نتیجه تشدید تزلزل سرمایه‌داری و دمکراسی.

اما گلوبالیسم برای سوسیالیست‌ها به دو دلیل یک شانس نیز می‌باشد. اول این‌که، پروژه‌های جهان‌شمول چپ مانند “سوسیالیسم واقعاً موجود” و مبارزات “ضد امپریالیستی برای کسب استقلال ملی” عملاً به پایان رسیده‌اند و سوسیال دمکراسی در یک بحران اساسی به سر می‌برد. دوم این‌که، با جهانی شدن بازارهای ارز و وام، بورژوازی از بستر اجتماعی خود مجزا شده و در نتیجه تفاوت میان بورژوازی ملی و وابسته جنبه‌ی تحلیلی خود را از دست داده است. به این ترتیب استکاک‌های تحلیلی مابین چپ‌ها به مراتب کمتر شده و زمینه‌ی مساعدی برای یک اتحاد گسترده و مستقل از جریان‌های ملی و مذهبی میان سوسیالیست‌ها ایجاد شده است.

فرشید فریدونی - fferidony@gmx.de

۲۱ شهریور ۱۳۸۶ - مجله هفته

پی‌نوشت‌ها و منابع:

(۱) Anspruch und Wirklichkeit - Wirtschaftsordnung der Islamischen Republik Iran, ۱۹۹۰ vgl. Kooroshy, J. (۲۲۵). Berlin, S

(۲) مقایسه؛ نوری ده‌کوردی، دست‌نوشته در رابطه با انتخابات آزاد در ایران

(۳) Urteil in der Strafsache gegen Amin und andere wegen Mordes und Beihilfe zum ۱۹۹۹ vgl. Mykonos-Urteil

- Berlin, J. V. (Hrsg. & Mord, AFDI
, Berlin, 1990): Reform des Staates, Globaler Kapital und Nationaler Staat, in: PROKLA, H. 1993 vgl. Holloway, J. (1993)
1993.
- (5) مقایسه؛ مارکس، ک. - و انگلس، ف. - (1951): مانیفست حزب کمونیست، مسکو، ص 60 ادامه
- (6) London, J.: The great transformation vgl. Polanyi, Karl (1944)
- hlte Werke, Stadium des Kapitalismus, in: Ausgew. : Der Imperialismus als Hchste vgl. Lenin, W. I. (1917)
ff183 Moskau, S.
- .ff127 real existierenden Sozialismus, Berlin (ost), S.): Die Alternative - zur Kritik der vgl. Bahro, Rudolf (1977)
(9) مقایسه؛ اولیانوسکی (1360)؛ کمینترن و خاور، تهران، ص 19
- der internationalen Arbeitsteilung aus der Sicht : Entwicklung und Konsequenzen vgl. Feridony, Farshid (1993)
Berlin, ndernder Entwicklungsl
- 195 Gesellschaft, der Wirtschaft und des Staates, Stuttgart, S.): Iran - Entwicklung der vgl. Ravasani, S. (1998)
- konomische, - "einer "Islamischen Republik : Transformationsprozesse in 2000 vgl. Feridony, Farsid (1999)
tsbedingungen der "Islamischen Republik Analyse der Entstehungs- und Kontinuit politische und soziokulturelle
29 Iran", Berlin, S.
- .f1, Berlin, S. 76 H.): Fordismus als Fetisch, in: PROKLA vgl. Foster, J-B. (1973)
- .f130, Hamburg, S. 1-7 Gesamtausgabe, Bd. ngnishefte - Kritische n: Gef vgl. Gramsci, Antonio (1932)
- .f533, 11chte, Frankfurt/M, S. n M enك): Aufstieg und der Fall der gro vgl. Kennedy, Paul (1985)
783): ebd., S. 1991 vgl. Gramsci, Antonio (1971)
- 412 Frankfurt/M, S.): Philosophie der Praxis vgl. Gramsci, Antonio (1932)
- und Verlauf der internationalen Schuldenkrise, in:) (Hrsg.): Ursachen vgl. Altvater, Elmar/Hübner, Kurt (1987)
19 Berlin, S. , Die Armut der Nationen
- hrungs- und Finanzbeziehungen in der nW : Das Mangment der internationalen vgl. Nitsch, Manfred (1987)
.f19 Armut der Nationen, Berlin, S. Krise, in Altvater, E. u.a. (Hrsg.): Die
- .f129 Wirtschaftspolitik jenseits des Keynesianismus, Opladen, S.): Alternative vgl. Altvater, Elmar u. a. (1987)
- kologische , Verschuldungskrise, blockierte Industrialisierung ,): Sachzwang Weltmarkt vgl. Altvater, Elmar (1987)
211 Fall Brasilien, Hamburg, S. Gefahren - Der
.f30): ebd., S. 1987 vgl. Nitsch, Manfred (1987)
- 9, Berlin, S. 42 tickt, in: PROKLA, H.): Die Zeitbombe auf dem Weltmarkt vgl. Altvater, Elmar (1987)
- .f184 Globalisierung, Münster, S.): Grenzen der vgl. Altvater, Elmar/Mahnkopf, Birgit (1996)
.f39, 34): ebd., S. 2000 vgl. Feridony, Farshid (1996)
) ebd. vgl. Kennedy, Paul (1985)
.f234): ebd., S. 2000 vgl. Feridony, Farshid (1996)
ff42 vgl. ebd., S. (1987)
- 373): ebd., S. 1996 vgl. Altvater, Elmar/Mahnkopf, Birgit (1996)
- Sicherheitsstaat zum nationalen Wettbewerbsstaat, in:): Vom fordistischen vgl. Hirsch, Joachim (1994)
AS. , Hamburg 2003 ARGUMENT, H.
- von Markt und Plan, in: Turbo-Kapitalismus,) (Hrsg.): Wirtschaften jenseits vgl. Altvater, Elmar (1994)
f., und 60 Münster, S.
- wollen, in: Hickel, R./ Kisker, P./ konomen der Natur ein Schnippchen schlagen ض): Wenn 2000 ebd. (1994)
.ff10 des Kapitals - heute, Hamburg, S. Mattfeld, H./ Troost, A. (Hrsg.): Politik